

با سلام و سپاس از مولانای جان، آقای شهبازی نازنین و همه عاشقان .

موضوع: شکر

در یکی گفته که عجز خود مبین
کفر نعمت کردن است آن عجز ، هین

قدرت خود بین ، که این قدرت ازوست
قدرت خود نعمت او دان ، که هوست
مولوی، مثنوی، دفتر اول ، ابیات ۴۷۲ و ۴۷۳

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر

هر که جبر آورد ، خود رنجور کرد
تا همان رنجوریش ، در گور کرد

گفت پیغمبر که رنجوری به لاغ
رنج آرد تا بمیرد چون چراغ
مولوی، مثنوی، دفتر اول ، ابیات ۱۰۶۸ تا ۱۰۷۰

مولانای عزیز در ابیات بی نظیرش بارها به کلمه شکر اشاره کرده و همچنین از تعلیمات گنج حضور یاد گرفته ایم و یاد می گیریم که شکر یکی از رکن های اساسی برای تبدیل شدن به حقیقت وجودی انسان است.
در این متن میخواهیم مفهوم شکر را مورد بررسی قرار بدهیم و با انداختن نورافکن روی خودمون، متوجه بشیم که در کجاها ناشکر هستیم و هوشیاریمان را تیزتر کنیم. تا به زیر جبر، سلطه و اسارت من ذهنی کشیده نشیم.

سلطان بچه ای آخر، تا چند اسیری؟

-شکر یعنی بلند نشدن یعنی واکنش نشون ندادن. اشکال ما اینه که ما بلند میشیم و بلند شدن خودمون را نمی بینیم و فکر میکنیم که متواضع هستیم.

-شکر یعنی خاموش بودن یعنی خاموش باشیم و بزاریم خداوند از طریق ما صحبت کنه، بگذاریم زندگی زبان و گوشمون بشه.

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا
تا زبانان من شوم در گفت و گو
مولوی، مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۳۶۹۲

اَنْصِتُوا را گوش کن، خاموش باش
چون زبان حق نگشتی، گوش باش
مولوی، مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۳۴۵۶

-شکر یعنی هر لحظه حواسمون به حضورمون باشه. به فضایی که درونش هستیم. این که هر لحظه ببینیم که از جنس خداوند هستیم. و لحظه به لحظه توجه داشته باشیم که پندار کمال، ناموس، نقشها و دردها نیستیم.

علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای دُو دَلال
مولوی، مثنوی، دفتر اول ، بیت ۳۳۱۴
دُو دَلال: صاحب ناز و کرشمه

ای بسا کَفَّار را سودای دین
بند او ناموس و کبر و آن و این

بند پنهان، لیک از آهن بتر
بند آهن را پدَر آند تبر

بند آهن را توان کردن جدا
بند غیبی را نداند کس دوا
مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۴۶ تا ۳۲۴۸

-شکر یعنی اینکه کارگاه زندگی بشیم و بگذاریم زندگی روی ما کار کنه، نه من ذهنی ما.
-شکر یعنی اینکه توکل کنیم و اعتماد به زندگی داشته باشیم. تسلیم باشیم.
جز توکل جز که تسلیم تمام
در غم و راحت، همه مکرست و دام
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

-شکر یعنی مرکزومون رو از همانندگی ها خالی کنیم. شناسایی همانندگی ها و انداختن آن ها. البته نه با من ذهنی بلکه با نیروی کن
فکان و صبر، همانندگیهای مان را بیندازیم.
قوت از حق خواهیم و توفیق و لاف
تا به سوزن بر کنیم این کوه قاف
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۸

کُندۀ تن را ز پای جان بکن
تا کند جولان به گرد انجمن
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۸

توبه کن، بیزار شو از هر عدو
کو ندارد آب کوثر در کدو
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

سلطان بچه را میر و وزیری همه عارست
ز نهار، به جز عشق دگر چیز نگیری
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۲۷

-شکر یعنی مراقب جنسیت اصلیمون باشیم یعنی همان جنسیتی که از ابتدا بودیم یعنی عدم. هر موقع که مرکزمان را عدم نمی کنیم داریم
کوتاهی می کنیم و ناشکری.
در یکی گفته کز این دو بر گذر
بت بود هر چه بگنجد در نظر
مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۴۷۴

-شکر یعنی قدم هایمان را آهسته و با هون برداریم با خرد ایزدی.
گفت حق که بندگان جفت عون
بر زمین آهسته می رانند و هون

پابرهنه چون رود در خارزار ؟
جز به وقفه و فکرت و پرهیزگار
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۸۳۴ و ۸۳۵

-شکر یعنی این رو بدونیم که تنها منبع و نیرویی که میتونه به ما کمک کنه همان فضای یکتایی و مرکز عدم مان هست و اینکه خداوند
برای ما کافیه. شکر یعنی با فضا گشایی در اطراف اتفاق این لحظه خودمون رو در معرض این نیروی بی نهایت قرار بدیم.
جز تو، پیش کی برآرد بنده دست ؟
هم دعا و هم اجابت از تو آست
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۹۹

کافییم، بدهم تو را من جمله خیر
بی سبب، بی واسطه یاری غیر

کافییم بی نان تو را سیری دهم

بی سپاه و لشکرت میری دهم

بی بهارت نرگس و نسرین دهم
بی کتاب و اوستا تلقین دهم

کافیَم بی داروَت درمان کنم
گور را و چاه را میدان کنم
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۵۱۷ تا ۳۵۲۰

-شکر یعنی خودمون رو به اندازه فضای یکتایی کنیم نه اینکه سعی کنیم فضای یکتایی که بی نهایت هست را در زندان من ذهنیون جای بدیم.

ماهیانیم و ، تو دریای حیات
زنده ایم از لطف ای نیکو صفات

تو ننگجی در کنار فطرتی
نی به معلولی قرین ، چون علتی
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲

-شکر یعنی هر لحظه و لحظه به لحظه، به زندگی وفادار باشیم. به الست اقرار کنیم. به دعوی الست بله بگیم. این که بدانیم از جنس زندگی هستیم و خودمان را با نقشها و صورتهای مجازی بیان نکنیم .

گوید آن استاد مر شاگرد را
ای کم از سگ، نیستت با من وفا؟
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۸۳

ما در این دهلیزِ قاضی قضا
بهرِ دعوی آستیم و بلی

که بلی گفتیم و آن را ز امتحان
فعل و قول ما شهود است و بیان
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۷۴ و ۱۷۵

-شکر یعنی نظم من ذهنی را دور بندازیم و با نظم زندگی عمل کنیم. عقل من ذهنی را دور بیندازید و از خرد کل استفاده کنیم.

عقل جزوی هم‌چو برقصت و درخش
در درخشی کی توان شد سوی و خش
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۹
و خش: شهری پهناور است، بسیارنعمت و خوش آب و هوا. نام قدیم جیحون.

فکر تو نقش است و ، فکر اوست جان
نقد تو قلب است و ، نقد اوست کان

او تویی ، خود را بجو در اوی او
کو و کو گو ، فاخته شو سوی او
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷

عقل تو قسمت شده بر صید مُهم
بر هزاران آرزو و طم و رم

جمع باید کرد اجزا را به عشق
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۲۸۷ تا ۳۲۸۹
قراضه: ریزه های طلا و نقره و پول
طم و رم: چیزهای کوچک و بزرگ، مثل آسمان و ستاره هایش

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون
عقل کلی ایمن از ریب المنون
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

طرب اندر طرب است او که در عقل شکست او
تو ببین قدرت حق را چو درآمد خوش و مست او
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۱۰

-شکر یعنی از پریدن فکری به فکر دیگه و سبب سازی دست برداریم و با نیروی قضا و کن فکان زندگی همراه شویم .

پنبهٔ وسواس بیرون کن ز گوش
تا به گوشت آید از گردون، خروش

پاک کن دو چشم را از موی عیب
تا ببینی باغ و سروستان غیب
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۴۳ و ۱۹۶۷

آنکه ببند او مسبب را عیان
کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

-شکر یعنی در گرمابه زندگی، در فضای باز شده، در فضای یکتایی، دردها و نقش‌های مان را بشوریم هر روز و هر لحظه. تا آینه ای شویم که هم خودمون بتوانیم خود واقعی مان را در آن ببینیم و هم دیگران با دیدن ما بتوانند خود واقعی شان را ببینند.

گر صورت گرمابه نه‌ای، روح طلب کن
تا عاشق نقشی ز کجا روح پذیری؟
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۲۷

دفع کن از مغز و از بینی زکام
تا که ریح الله در آید در مشام

هیچ مگذار از تب و صفرا اثر
تا بیابی از جهان، طعم شکر

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶

-شکر یعنی هر لحظه حواسمون باشه به اینکه به زمان مجازی یعنی به گذشته و آینده نرییم. بلکه بدونیم که زمان واقعی همین لحظه ابدیست و هر لحظه نویی و تازگی خودش رو داره. لامکانی که درو نور خداست ماضی و مستقبل و حال از کجاست

ماضی و مستقبلش نسبت به تست
هر دو یک چیزند پنداری که دوست
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲

-شکر یعنی مانع و مسئله ایجاد نکردن. یعنی به جای پخش درد، عشق را پخش کنیم. با اعمال و رفتار و گفتارمان.

در این خاک در این خاک در این مزرعه پاک
بجز مهر بجز عشق دگر تخم نکاریم
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۴۷۵

با عشق و سیاست،
شهر از اتریش